

تحریک‌های طالبان و تأثیر آن در روابط پاکستان، افغانستان و آمریکا

محمد جعفر جوادی ارجمند*

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۱۰/۱۱ - تاریخ تصویب: ۸۷/۱۲/۲۰)

چکیده

از جنگ سال ۲۰۰۱ و سرنگونی رژیم طالبان در افغانستان، بقایای طالبان در پاکستان و افغانستان به فعالیت ادامه دادند. در واقع با پیدایش دوباره طالبان در نواحی مختلف افغانستان، محیط کشورهای پاکستان و افغانستان به صحنه رویارویی طالبان با این دولت‌ها تبدیل شده است. در این میان دولت کابل که همچنان با طالبان در ستیز است، با چالش اساسی از طرف آنها مواجه است. شدت ناامنی از طرف طالبان در افغانستان به گونه‌ای است که نیروهای ناتو در جنگ علیه طالبان دچار ناکارآمدی شده‌اند. بنابراین پس از هفت سال حضور نظامی در این کشور، آمریکا به دنبال این استراتژی است که بین طالبان شکاف ایجاد کرده و با جناح معتدل‌تر درباره آینده افغانستان مذاکره کند. نگارنده به دنبال این هدف است که چالش طالبان به عنوان یک گروه تروریستی را در تنش بین دو کشور افغانستان و پاکستان با توجه به رویکرد استراتژیک آمریکا بررسی کند. بنابراین ابتدا به معمای حضور طالبان پرداخته شده، سپس تنش در روابط افغانستان و پاکستان مورد بررسی قرار گرفته و در پایان استراتژی آمریکا در برخورد با طالبان و تأثیر آن در روابط دو همسایه بررسی شده است.

کلید واژه‌ها

طالبان، افغانستان، پاکستان، سلفی‌گرایی، ایالات متحده آمریکا

* Email: mjjavad@ut.ac.ir

مقدمه

موضوع ظهور طالبان یکی از پیچیده‌ترین معماهای کنونی در افغانستان است. درباره چگونگی گسترش طالبان و نفوذ آن در افغانستان می‌توان گفت در اوایل پاییز ۱۳۷۳ شهر مرزی «اسپین بلدک» در نوار مرزی قندهار و پاکستان در یک درگیری شدید به تصرف گروهی در آمد که تعداد آنها از ۳۰۰ نفر کمتر بود. این گروه که خود را محصل‌ها و طلاب مدارس دینی معرفی می‌کردند، به مرور زمان به طالبان معروف شدند. آنها نخست مدعی بودند قصد دارند امنیت کشور را برای عبور کالاهای تجاری تأمین کنند، اما دیری نپایید که نقشه‌های نظامی - سیاسی خود را به اجرا گذاشتند. ابتدا کنترل قندهار را از دست مجاهدان خارج کردند و با تثبیت موقعیت خود در این مکان، در زمانی کوتاه کنترل ولایت‌های جنوبی و بعد از آن حوزه جنوب غرب را در دست گرفتند و پس از تسخیر کابل، ولایت‌های شرقی و به دنبال آن با تصرف مزار شریف و بامیان کنترل همه افغانستان را به دست گرفتند.

نیروی طالبان در این مرحله، پیشرفت خود را مدیون سه عامل پول، سلاح و ایدئولوژی بودند، پس با کاهش یا توقف حمایت هر کدام از منابع مالی و لجستیکی، عمر طالبان نیز با وجود ادعاهایی که درباره سنخیت آنها با ساختار اجتماعی افغانستان مطرح می‌شد، دوام نیافت (پویان، ۱۳۸۷، سایت اینترنتی آریایی). با ذکر این مقدمه، این سؤال مطرح می‌شود که طالبان به عنوان یک نیروی چالشگر چگونه روابط دو کشور افغانستان و پاکستان را تحت تأثیر اقدام‌های خود قرار داده است و اینکه آینده طالبان در افغانستان چگونه خواهد بود؟

در این مقاله ابتدا به رویکرد پاکستان در برخورد با پدیده طالبان پرداخته می‌شود. به طور اساسی نقش پاکستان در ظهور و استمرار قدرت طالبان پیچیدگی و عمق استراتژیک خاصی دارد. از نظر سطح تحلیل منطقه‌ای و نقش مؤثر پاکستان در به وجود آمدن طالبان، می‌توان به این متغیرها اشاره کرد: نقش سازمان امنیت ارتش (آی اس آی) پاکستان، نقش جمعیت علمای اسلامی پاکستان، تشکیل سپاه صحابه و منافع پاکستان در ترانزیت کالا از افغانستان به مناطق آسیای مرکزی. در حقیقت انگیزه‌های حمایت پاکستان از طالبان در دو بعد اقتصادی و سیاسی خلاصه می‌شود.

از منظر اقتصادی، سقوط اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری‌های جدید، افغانستان را به یک گذرگاه معتبر برای روابط بازرگانی به آسیای مرکزی در دهه ۱۹۹۰ تبدیل کرد. از

جهت سیاسی حمایت از پشتون‌های ساکن در ایالت سرحدات در ارتباط با پشتونستان مستقل نیز به عنوان اهرم فشار بر افغانستان مؤثر بوده است (انصاری، ۱۳۸۱، ص ۴۵). پاکستان در طول دهه ۷۰ شمسی با حمایت از «گلبدین حکمتیار» و پس از آن طالبان اندیشه‌های قومی و آرزوهای تاریخی خود را در صحنه افغانستان پیش برد که در هر دو مرحله بی‌ثباتی و ناامنی افغانستان را دو چندان کرد. عملکرد پاکستان در دوران پس از خروج اتحاد جماهیر شوروی، اختلاف این دو همسایه را در چرخه‌ای برگشت‌ناپذیر از کشمکش قرار داد، زیرا سبب شد دولت مجاهدان روز به روز ضعیف‌تر شده و به جای آن گروه طالبان که از سوی برخی از اعراب به همراه پاکستان و آمریکا حمایت می‌شدند رشد و گسترش بیشتری پیدا کنند.

کالبدشکافی طالبان بیانگر این است که ستون فقرات نیروهای این گروه را سه گروه تشکیل می‌دهند. گروه نخست، همان سلفی‌ها هستند که در مواقعی به آنان وهابی نیز می‌گویند، اما خودشان ترجیح می‌دهند سلفی نامیده شوند. پایگاه سلفی‌ها ولایت کنرا است. البته این گروه در دیگر مناطق افغانستان حضور چندانی ندارند و به طور پراکنده می‌توان در حوالی ولسوالی راغ بدخشان نیز رد پای آنان را جست‌وجو کرد. سلفی‌ها حضور و فعالیت خود را مدیون حمایت بی‌دریغ پادشاهی سعودی به ویژه در زمان جنگ سرد هستند. البته هنوز هم سایه این نگرانی در کشورهای همسایه وجود دارد که وهابیون در افغانستان در حال سربازگیری هستند. گروه دوم مولوی‌های تندرو هستند: مولوی‌های تندرو کسانی هستند که با خط‌دهی تشکیلاتی وایدئولوژیک مؤسسان طالبان به این گروه پیوند خورده‌اند (پویان، ۱۳۸۷، سایت اینترنتی آریایی).

این گروه از مولوی‌ها در سراسر افغانستان، در حلقه فکری با طالبان، شبکه ارتباطی زیادی دارند. ملاهای تندرو به ویژه در مناطق جنوب نفوذ زیادی کرده‌اند. با این همه آنها در جنوب شرق افغانستان که سران قبایل اقتدار زیادی دارند، چندان قدرت ندارند. گروه سوم در بدنه نیروهای طالبان صوفی‌ها هستند: هر چند صوفی‌ها در روزهای مبارزه علیه شوروی، زیر پرچم حمایت جبهه ضدکمونیسم فعال بودند، اما امروزه نقش زیادی ندارند. دلیل این امر نیز بسته شدن مدارس آنها در افغانستان و مهاجرت دسته جمعی آنان به پاکستان در بیست سال گذشته است.

صوفی‌ها در تاریخ افغانستان، همانند همزادهای خود در دیگر نقاط جهان، طایفه‌ای درون‌گرا با روحیه ملایم بودند، اما آنها در گذر حوادث و تحت تأثیر مکتب دیوبندی در مدارس پاکستانی، این روحیه را به تدریج به فراموشی سپرده و به رویکردهای خشونت‌آمیز مدارس دیوبندی پاکستان سوق پیدا کردند (سید عبدالقدوس، ۱۳۸۰، سایت اینترنتی آریایی). نکته قابل ذکر اینکه پدیده طالبان از نظر ساختار، متشکل از لایه‌ها و قومیت‌های دو کشور افغانستان و پاکستان بود، اما در فرایند سیاست خارجی آمریکا به ابزاری در خدمت سیاست‌های استراتژیک آمریکا در آمد که این موضوع از نظر ساختار- کارگزار قابل تحلیل است.

طالبان و تنش در روابط پاکستان و افغانستان

تاریخ مناسبات افغانستان و پاکستان فراز و نشیب‌های طولانی دارد که در اساس می‌توان با اطمینان، میراث دوران استعمار را در آنها مشاهده کرد. دو کشور افغانستان و پاکستان هر دو کم و بیش از نقش و تأثیر خود در صحنه مبادلات جهانی اطلاع دارند. این دو کشور با وجود پیوندهای عمیق نژادی و فرهنگی همواره تاریخی پرتنش داشته‌اند که دلیل عمده آن اختلاف‌های ارضی میان دو کشور و داعیه ارضی پاکستان نسبت به افغانستان است و نشانه پایدار این اختلاف خط دیورند است. از طرفی این اختلاف ریشه در ماجرای قومیت دارد و نماد آن مسئله پشتونستان است که سبب شده از همان ابتدا، افغانستان نسبت به سیاست‌های پاکستان نگرشی منفی پیدا کند. خط مرزی دیورند که در سال ۱۸۹۳ بین بریتانیای آن زمان که هند را در استعمار خود داشت توسط امیر عبدالرحمن خان، پادشاه افغانستان امضا شد، در هیچ مقطعی از تاریخ مورد قبول افغان‌ها قرار نگرفته است (سایت رادیو دری، ۱۷ ژوئن ۲۰۰۸).

مسئله خط دیورند مورد قبول هیچ یک از رژیم‌های متفاوتی که تا حالا در افغانستان روی کار آمدند از سلطنتی گرفته تا جمهوری و جمهوری اسلامی و رژیم مارکسیستی قرار نگرفته است. به این ترتیب روابط دو کشور تحت تأثیر دو عامل اختلاف‌های مرزی و ادعاهای قومی همواره تیره بود. حتی یک بار در سال ۱۳۳۴ موجب قطع روابط دو کشور شد که با واسطه‌گری کشورهای همسایه و در رأس آنها ایران، این روابط بار دیگر از سر گرفته شد، اما پدیده صلح از روابط دو کشور گریزان بود.

پس از چند سال همین روابط کج‌دار و مریز دوباره رو به وخامت گذاشت و دو کشور تا آستانه جنگ پیش رفتند که این بار با مداخله آمریکا که بیش از هر چیز در پی منافع خویش در این واسطه‌گری بود، بار دیگر به صلح گرایید. اما همچنان موضوع ایجاد پشتونستان، به مثابه استخوان لای زخم موضوعی است که بر پایه آن پشتون‌های پاکستان درصدد تحریک هم‌کیش‌های خود در افغانستان بوده‌اند. هنوز نیز این آزرده‌گی و کدورت تاریخی دو کشور نسبت به یکدیگر باقی است. نمونه بارز آن در سخنان چندی پیش «کرزای» نمایان است که گفت: «مشکل افغانستان، پاکستان است، نه طالبان» (سعادت، ۱۳۸۷، سایت اینترنتی پیمان ملی).

درگیری میان پاکستان و افغانستان به دلیل کوتاهی در عمل به مفاد موافقتنامه‌ای توسط اسلام‌آباد به اوج خود رسیده است که بر اساس آن مقرر شده بود ژنرال مشرف، رئیس‌جمهور پیشین پاکستان، صلح را در مناطق قبیله‌نشین پاکستان برقرار کرده و از سرایت ناامنی به داخل خاک افغانستان جلوگیری کنند. در سال ۲۰۰۶ حکومت پاکستان در مناطق وزیرستان، با طالبان توافق‌نامه صلح امضا کرد، ولی در داخل آماده جنگ نظامی با این گروه شد. این موضوع ناآرامی‌های زیادی را به پاکستان وارد کرد.

قرارداد آتش‌بس وزیرستان با توافق میان استانداران مشرف با بزرگان قبایلی که پشتیبانان اصلی القاعده و طالبان هستند امضا شد. امضای توافقنامه دولت پاکستان با سران قبایل و طالبان در وزیرستان، در واقع بسیج کردن و سمت و سو بخشیدن طالبان افغان در پاکستان بود. پرویز مشرف در ماه ژوئن سال ۲۰۰۵ به صراحت اعلام کرده بود که اگر دولت طالبان به رسمیت شناخته می‌شد، شاید واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ رخ نمی‌داد (خبرگزاری صدای افغان (آوا)، اکتبر ۲۰۰۶).

به گفته مشرف، این موافقتنامه با ۴۵ قبیله مرزنشین نواحی شمالی ایالت وزیرستان منعقد شده و در آن تصریح شده است که مبارزان القاعده‌ای باید از آن منطقه اخراج شده و گروه طالبان نباید بر هیچ منطقه‌ای از این نواحی حاکمیت داشته و یا در آن مناطق دست به خشونت و درگیری بزنند. در مقابل، مشرف به ساکنان این نواحی قول داده تا نیروهای پاکستانی مستقر در منطقه از سختگیری‌های خود در نقاط ایست و بازرسی کاسته و به قبایل منطقه اجازه دهند تا به آسانی دست به قاچاق بزنند.

به علاوه، دولت پاکستان بر اساس این قرارداد موظف به آزادسازی تعدادی از شبه‌نظامیان طالبان و اعطای کمک مالی به رؤسای قبایل شده است. اما اسلام‌آباد اعلام کرده است که هرگز

قصد بیرون کشیدن نیروهای خود را از این مناطق نداشته و بار دیگر به شبه نظامیانی که در آنجا کمین کرده‌اند، حمله خواهد کرد.

نکته قابل توجه اینکه ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۶ که کرزای و ژنرال مشرف در واشنگتن با یکدیگر دیدار کردند، گروه طالبان اعلام کرد که در منطقه میرشاه، مرکز ایالت وزیرستان، دو دفتر نمایندگی بازگشایی کرده است. همچنین یکی از مقامات آمریکایی حاضر در کابل، اخباری را منتشر کرد که نشان می‌داد حملات طالبان در جنوب افغانستان از زمان انعقاد قرارداد یادشده به سه برابر افزایش یافته است. انتشار این خبر، ژنرال مشرف را در واشنگتن در چالش بزرگی گرفتار کرد. البته بوش در واکنش به این اخبار گفت که متقاعد شده است که ژنرال مشرف برای سرکوب طالبان از هیچ کوششی دریغ نکرده است.

لازم به یادآوری است، قرارداد دولت پاکستان با قبایل مرزنشین نواحی شمالی وزیرستان این کشور، از آن رو منعقد شد که آمریکا در تلاش خود برای ایجاد صلح و امنیت در مناطق یادشده، با شکست مواجه شده بود. این در حالی است که در جریان اشغال افغانستان توسط ارتش آمریکا در سال ۲۰۰۱، صدها تن از جنگجویان القاعده به همراه اسامه بن لادن و هزاران تن از نیروهای طالبان، از ترس دستگیری و تعقیب نیروهای ائتلاف به این مناطق گریختند. به همین دلیل، ارتش پاکستان مجبور شد برای اولین بار پست‌های ایست و بازرسی را در این مناطق ایجاد کند.

دو سال اول حضور ارتش پاکستان در این مناطق، با شکست‌های ناامید کننده‌ای همراه بود، زیرا در این دو سال صدها تن از نظامیان پاکستانی کشته شدند و دولت محلی مستقر در این منطقه در عمل از هم فروپاشید، چرا که جنگجویان القاعده و نیروهای طالبان با پول قاچاق مواد مخدر، آن قدر قدرتمند شده بودند که حتی با نیروهای انگلیسی و کانادایی نیز درگیر می‌شدند. در حالی که ژنرال مشرف می‌کوشید طوری وانمود کند که در مقابله با نیروهای القاعده و طالبان از هیچ کوششی دریغ نکرده است، ولی شواهد نشان داد که مشرف همیشه در این مورد صادق نبوده است و این همان موضوعی است که نه تنها کاسه صبر کرزای و بوش، بلکه دوستان دیگر وی را نیز لبریز کرد (ماهنامه اقتصاد ایران، ۱۳۸۵، ص ۶۷).

پاکستان مهم‌ترین رکن در بازی تعاملات میان افغانستان، طالبان و سایر بازیگران منطقه است و روش و سیاست خارجی پاکستان را ارتش تعیین می‌کند، نه نیروهای سیاسی و سیاستمداران. در طول بیش از ۶۰ سال از زمان استقلال پاکستان، ارتش یا به طور کامل و یا در پشت صحنه،

عرصه قدرت سیاسی را در دست داشته است. در اواسط جنگ سرد، پاکستان با آمریکا متحد شد و در سیتو، پیمان بغداد و سنتو عضو شد. آمریکا ترجیح می‌داد ارتش قدرت را در دست داشته باشد تا احزاب سیاسی، زیرا احتمال داشت منافع ایالات متحده به خطر بیافتد. در همین راستا، ایالات متحده از کودتاهای ارتش در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۷۷، حمایت کرد (Cohen, 2008). در حال حاضر نیز ارتش و سرویس اطلاعاتی آن، مهم‌ترین همکاران ایالات متحده در مقابله با تروریسم هستند. همکاری طولانی‌مدت آمریکا با ارتش پاکستان، پشتوانه مناسبی برای تداوم رابطه و تضمین حمایت دوجانبه آنها از یکدیگر است. بنابراین به نظر برخی از کارشناسان، برقراری دموکراسی در پاکستان، می‌تواند به ایجاد اختلاف این کشور با ایالات متحده منجر شود (Haggani, 2008, p. 4).

در صحنه سیاست خارجی پاکستان هنوز دیدگاه استراتژیک سنتی ارتشیان حکم‌فرما است، دیدگاهی که پایه‌ها و اصول مشخصی دارد. به عقیده ارتش پاکستان، حضور هند در افغانستان یک تهدید و خطر است. نگرانی اصلی در اسلام‌آباد این است که کرزای و سایر رهبران افغان، دست هندی‌ها را باز بگذارند تا در افغانستان حضور قوی داشته باشند. البته روشن است که این یک دیدگاه غیرواقعی و بی‌مبنا است. پایه دوم این دیدگاه استراتژیک این است که در کابل نباید دولتی مستقل پا بگیرد و نیز در افغانستان نباید هیچ نیرویی به جز نیروهای وفادار به سیاست‌ها و منافع اسلام‌آباد، اجازه استقرار داشته باشد. چنین اندیشه‌ای را ارتش پایه‌گذاری کرده است.

نزدیک به ده سال است که پاکستانی‌ها بر مبنای این منشور عمل می‌کنند و بر این اساس است که از سال ۱۹۹۲ همه نیروهایی که در کابل قدرت گرفته‌اند، ابتدا وفاداری خود به خواسته‌های ارتش پاکستان را اثبات کرده‌اند. در این یک دهه و اندی که از حضور گروه‌های افغان در کابل می‌گذرد، بیشتر دولت‌ها که طیف زیادی از آنها شامل گروه‌های جهادی تا طالبان می‌شد، ناگزیر بوده‌اند که سیاست نگاه به پاکستان را حفظ کنند.

بنابراین چندان جای شگفتی نیست که اسلام‌آباد نیرویی خارج از اراده و حیطه نفوذ خود را در کشور همسایه خود بر نتابد و برای زمین‌گیر کردن نیروهای مستقل و ملی از هیچ کوششی دریغ نکند. آنها حتی یک افغانستان نوین را که یک حاکمیت مستقل و نیز روابط خارجی متوازن با همه کشورها داشته باشد نمی‌پذیرند و به طور کلی این موضوع‌ها از نظر استراتژی برای

ژنرال‌های پاکستان معنی ندارد. پایه سوم این سیاست خارجی را طایفه‌ها و احزاب محلی تندرو که طالبان را حمایت می‌کنند، شکل می‌دهند.

ارتش پاکستان با این طایفه‌ها و احزاب ارتباط بسیار نزدیک دارد، زیرا به اعتقاد ژنرال‌ها این گروه‌ها، منبع تأمین نیروی انسانی برای کشمیر هستند. ارتش پاکستان با گروه‌ها و طایفه‌های تندرو پاکستان یک همسویی و اتحاد ۲۵ ساله دارد که تعداد زیادی از آنها از طالبان حمایت می‌کنند. بنابراین ملاحظه می‌شود که همه چیز بر محور تصور و اندیشه سنتی ژنرال‌ها شکل می‌گیرد و حد و مرز دوستی و دشمنی اسلام‌آباد را همچنان موضوع رقابت با هند شکل می‌دهد و اگر ژنرال‌ها دست از حمایت طالبان بر نمی‌دارند یک دلیل آن این است که می‌ترسند گروه‌های متحد طالبان پشت پاکستان را در کشمیر و در عرصه رقابت با هند خالی کنند (پویان، ۱۳۷۸، سایت اینترنتی آریایی).

در دور تازه فعالیت طالبان، حامیان این گروه به شیوه‌ها و روش‌های تبلیغاتی تازه‌ای مجهز شده‌اند. این روش‌ها مجموعه‌ای متنوع از چاپ و پخش اعلامیه تا مجله‌ها و نشریه‌های تبلیغاتی تا برگزاری جلسات وعظ و منبر در مساجد را در برمی‌گیرد. آنها در دور جدید، گروه‌های سیار تبلیغی خود را به روستاهای افغانستان روانه و شبکه‌ای از واعظان حقوق‌بگیر به نفع طالبان تبلیغ می‌کنند. تا جایی که این گروه‌های سیار تبلیغی به تازگی در اطراف کابل نیز دیده شده‌اند. اما این تمام سیاست و شگرد تبلیغی حامیان طالبان نیست. آنها هر ملایی را که به نفع دولت تبلیغ کند تهدید کرده و در نهایت توسط طالبان از سر راه بر می‌دارند. در سال ۱۳۸۵ چند نفر از این افراد به وسیله طالبان کشته شدند (سید عبدالقدوس، ۱۳۸۰، سایت اینترنتی آریایی).

به اعتقاد گیوستازی، تحلیل‌گر امور افغانستان، سران طالبان در دور جدید تحرکات این گروه، بسیار تلاش می‌کنند که به رفتارهای طالبان رنگ قومی بدهند و آن را حرکتی برخاسته از اراده طایفه پشتون‌ها علیه دولت کرزای نشان دهند، اما واقعیت این نیست. با وجود آنکه ۹۵ درصد خشونت‌های طالبان در مناطق پشتون‌نشین جریان دارد، اما این خشونت‌ها همگی با انگیزه‌های محلی و در چهارچوب رقابت‌های رهبران محلی با یکدیگر انجام می‌پذیرد. با این همه، منابع اطلاعاتی پاکستان به تازگی همزمان با به کارگیری وسایل مدرن تبلیغاتی، تلاش فزاینده‌ای برای نژادی کردن این خشونت‌ها آغاز کرده‌اند. آنها می‌خواهند این حرکت را با پیوستن فعالان حزب اسلامی به صفوف طالبان به ظهور برسانند.

در واقع درگيري‌هایی را که تا ديروز با حضور طالبان ماهيت و شکل ايدئولوژيک داشت به سوی قومی - ايدئولوژيک شدن سوق دهند. اين سناريو در ديدار و مذاکرات منابع اطلاعاتی آنها با گلبدين حکمتيار افشا شد. از نظر گيوستازی در تحليل خط مشی افغانستان چند نکته را بايد مدنظر قرار داد: پاکستان پيش از هر چيز از حامد کرزای تضمين می‌خواهد تا دولت افغانستان در هيچ زمانی خطری را متوجه امنيت ملی پاکستان نکند. به اين صورت استراتژی نظامی پاکستان نسبت به دوران مبارزه عليه شوروی‌ها در دور جديد یک تفاوت اساسی دارد. در مبارزه عليه شوروی‌ها، هدف پاکستان و نیز هدف کمک‌کنندگان غربی سرنگونی دولت طرفدار شوروی در کابل و تخریب وسيع زیرساخت‌های دولت آن روز بود. به همين دليل سياست پاکستان در آن برهه بر تعدد گروه‌های مبارز استوار بود تا آنها در یک رقابت برای تخریب هر چه بيشر دولت کابل کوشش کنند.

اما در مرحله کنونی هدف استراتژيک پاکستان سرنگونی دولت کرزای نيست، بلکه محدودسازی آن است، به طوری که از طريق اعمال فشارهای نظامی به هدف مهمی به نام امتيازگيري‌های سياسی دست يابد. در واقع پاکستان در فرمول جديد می‌کوشد افراد متمایل به خود را در سمت‌های کلیدی دولت افغانستان روی کار آورده و دشمنان ديرين خود را در مناصب دولتی افغانستان منزوی کند. بنابراین، پاکستان یک دولت طرفدار خود در کابل را می‌خواهد که بخصوص در وزارت دفاع افغانستان در سطوح افسران، عناصر دوستدار پاکستان را در سمت‌های کلیدی جای دهد.

پس تغيير نخست در سياست اسلام‌آباد، اين است که از تکیه بر چند گروه و بازی با احزاب چندگانه افغانی به سمت تکیه بر گروهی واحد سوق پیدا کرده است. از اين رو مهم‌ترين نقش استراتژيک پاکستان در حال حاضر اين است که تمام منابع مالی را که از کانال‌های مختلف فراهم می‌شوند، یک جا به یک مجرا، يعنی به گروه طالبان سرازير کند. چون هدف نهایی، امتيازگيري سياسی است، پس بايد یک گروه واحد (يعنی طالبان) به طور کامل در اختيار داشته باشد تا هر وقت لازم شد، کلید عملیات نظامی آن گروه را خاموش کند. به همين دليل پاکستان فرماندهانی مانند حقانی و نیز گلبدين حکمتيار را تشويق می‌کند که زیر نظر گروه طالبان فعاليت کنند. اما همه سرمايه‌گذاری‌هایی که در اين مرحله روی طالبان انجام شده، نتایج مأيوس‌کننده‌ای برای اسلام‌آباد در پی داشته است.

گفته می‌شود هر چند آنها انضباط خوبی دارند که البته آن را در مدارس سلفی یاد گرفته‌اند، اما ۷۰ تا ۸۰ درصد بمب‌گذاران انتحاری طالبان در اهداف خود ناکام می‌مانند و هدف‌گیری طالبان با سلاح‌های کلاشینکوف که یک سلاح بسیار کهنه و از رده خارج شده به حساب می‌آید اغلب اوقات به خطا می‌رود. تا حدی که در برخی مواقع افسران آی اس آی مجبور شده‌اند به طور مستقیم به طراحی عملیات آنها کمک کنند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد حتی حضور نیروهای نظامی ناتو برای مقابله با گسترش طلبی نیروهای طالبان به موفقیت چندانی نرسیده است و البته این یک روی سکه است، آن روی سکه تحولات تجدیدنظرطلبی در مواضع ایدئولوژیک طالبان است که توسط رسانه‌های آمریکایی دامن زده می‌شود. اوایل دسامبر ۲۰۰۶ مجله نیوزویک خبر از چاپ و توزیع جزوه ۹ صفحه‌ای در قطع کوچک و به رنگ آبی و سفید داد که در آن قوانین جدید طالبان نوشته شده بود. در این جزوه کوچک که با امضای ملامحمد عمر در افغانستان توزیع شد، اعضای طالبان موظف شده‌اند ۲۹ قانون مندرج در آن را اجرا کنند.

کتاب قوانین طالبان که «لایحه» نام دارد، بیش از آنکه احکامی برای تنظیم رفتار خودسرانه اعضا یا اهرمی برای حفظ وفاداری هواداران باشد، یک مانیفست سیاسی است که سرکردگان این جریان از طریق آن کوشیده‌اند تصویر تیره و مخدوش این گروه را در نگاه مردم افغانستان و مناطق مجاور اصلاح کنند. با این مجموعه قوانین، سران این گروه نمایی لطیف بر چهره یک ایدئولوژی خشن و وحشت‌زای خویش کشیده‌اند. تدوین‌کنندگان این احکام و ضوابط با علم به دلایل سقوط و از هم پاشیدگی این جریان، این بار درصدد برآمده‌اند تا هر آنچه به بازسازی و ترمیم چهره طالبان می‌انجامد را در اساسنامه این گروه بگنجانند.

بنابراین در مورد این جزوه ۹ صفحه‌ای و قوانین ۳۰ گانه طالبان با توصیه‌ها و دستورالعمل‌هایی روبه رو می‌شویم که هیچ نسبت و پیوندی با ایدئولوژی طالبان ندارد. آنها به کلی تعالیم و آموخته‌های مکاتب و مراجع سلفی و وهابی را که نزدیک دو سال در کابل و افغانستان پیاده کردند، به کنار نهاده و با نسخه‌برداری از قوانین دنیای مدرن، تصویر یک گروه منطقی، اهل مدارا و منعطف را از خویش ارائه کرده‌اند.

اساسنامه ۳۰ ماده‌ای طالبان بیش از آنکه کتاب قانون باشد، منشوری سیاسی با تلفیقی از تاکتیک‌ها و ترفندهایی است که افکار عمومی ملت افغانستان را نشانه می‌رود، تا بلکه در ایام ناامیدی و فضای ناامن افغانستان راهی نو برای جلب توجه افغان‌ها به جانب خویش پیدا کند.

اما گزارش ناظران افغانستان حاکی از آن است که طالبان حتی به آنچه در کتابچه قوانین خود نوشته‌اند نیز وفادار نمانده‌اند و عملیات به اصطلاح بازگشت پیشروی آنها در روستاها و نقاط دوردست جنوب و شرق افغانستان همچنان بر محور سه ابزار پول (تطمیع)، سلاح (زور) و ایجاد ترس انجام می‌گیرد. چنان که در گزارش نیوزویک تصریح شده است، در حلقه جدید حمله‌های طالبان به روستاهای اطراف قندهار و پکتیا، چندین نفر از معلمان و آموزشگاه‌ها و نیز عوامل امدادسانی قتل عام شده‌اند (سعادت، ۱۳۷۸، سایت اینترنتی پیمان ملی).

آمریکا، طالبان، تحولات جدید پاکستان و تأثیر آن بر افغانستان

ایالات متحده آمریکا در اشغال افغانستان و حذف طالبان از قدرت، از یک سو به دنبال ایدئولوژیک کردن جنگ قدرت بین تمدن اسلامی و تمدن غربی و از سوی دیگر به دنبال مهار قدرت‌های بالقوه و بالفعل معارض بوده است. درباره جنگ قدرت، آمریکا این هدف را دنبال می‌کند که می‌توان با اسلام میانه‌رو کنار آمد و با اسلام تندرو مبارزه کرد. اما در مورد هدف دوم، افغانستان همچنان در اشغال خواهد ماند تا قدرت‌های معارض مهار شوند. قدرت‌های معارض از نظر آمریکا، چین، روسیه و ایران هستند. در راستای تغییر استراتژی اولیه مبنی بر حذف طالبان، آمریکا به نوعی افغانستان و پاکستان را با دو هدف کلی تغییر ساختار قدرت در پاکستان و تعدیل قدرت قومی در افغانستان در یک جهت قرار داده است.

ایالات متحده با در نظر گرفتن دو هدف یادشده در افغانستان و پاکستان مداخله کرده است. مسلم است که حضور نیروهای نظامی آمریکا و ناتو به پیچیدگی اوضاع منطقه افزوده است. حمله هواپیماهای آمریکا به مناطق وزیرستان و باجور، ایالات متحده آمریکا را با چالش بزرگی رو به رو کرده است. آمریکا یک بار چنین تجربه‌ای را در هندوچین داشت. ویت کنگ‌ها یک شبکه راه و تدارکات سامان داده بودند که از شمال ویتنام تا جنوب و تا مرز لائوس و کامبوج را در بر می‌گرفت. آن شبکه با عنوان «جاده هوشی مین» یا «رد پای هوشی مین» شناخته می‌شود.

این شبکه یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نبردهای پارتیزانی دنیا در آن روزگار محسوب می‌شد. ویت کنگ‌ها راه‌های کهن و باستانی را زنده کردند. راه‌هایی که از دامنه‌های کوه و ژرفای جنگل‌ها می‌گذشت. این شبکه با داشتن نیروی انسانی و با استفاده از دوچرخه یا حتی

پیاده مهمات و غذا را برای ویت کنگ‌ها آماده می‌کرد. اما جنگ ویتنام به طول انجامیده بود و حوصله آمریکا سر رفته بود و برای نابودی این شبکه به بمباران مرزهای شرقی کامبوج دست زدند (خبرگزاری صدای افغان (آوا)، ۸۷/۸/۳۰).

آنچه مسلم است اینکه ایالات متحده آمریکا نه تنها از وقایع هندوچین برای دخالت نکردن در مناطق بحران‌خیز افغانستان و پاکستان درس نگرفت، بلکه با فروپاشی نظام دوقطبی، از استراتژی حفظ وضع موجود به استراتژی تغییر وضع موجود روی آورد. این کشور با در پیش گرفتن رویکرد جنگ پیش‌دستانه در عراق و مداخله در افغانستان بر وخامت اوضاع افزود. این رویکرد آمریکا علاوه بر اینکه خشم افکار عمومی در داخل کشور و جهانیان را به دنبال داشته، هزینه‌های بالایی را نیز بر اقتصاد آمریکا تحمیل کرده است تا جایی که هزینه نظامی این کشور سالیانه با احتساب هزینه ۷۰۰ میلیون دلاری در عراق و افغانستان به ۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است. هر چند این کشور از نظر اقتصادی با داشتن تولید ناخالص داخلی ۱۴ تریلیون دلار، بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را دارد (Haggani, 2008, p. 2). در واقع به نظر تحلیل‌گران اقتصادی، بخشی از بحران اخیر بازارهای مالی در ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای غربی ناشی از هزینه مداخلات نظامی این کشور در عراق و افغانستان است.

از سوی دیگر، انتخابات اخیر ریاست جمهوری در پاکستان، واکنش طالبان را به دنبال داشت تا جایی که سخنگوی طالبان پاکستان، مولوی عمر در بیانیه‌ای از شکست حامیان پرویز مشرف در انتخابات این کشور استقبال کرد و افزود که این گروه آماده انجام مذاکرات صلح با دولت جدید است. وی تأکید کرد که طالبان هیچ گونه دشمنی با احزاب سیاسی پاکستان ندارد و مایل است با آنها برای استقرار صلح همکاری کند. همچنین او از قول بیت‌الله محسود، فرمانده طالبان پاکستان به احزاب پیروز در انتخابات اخیر این کشور توصیه کرد تا سیاست مشرف درباره جنگ علیه تروریسم را پی‌گیری نکنند.

سخنگوی طالبان شرط گفتگوها را وارد نشدن به جنگ دولت جدید با طالبان دانست و اظهار داشت تا زمانی که این اقدام از سوی دولت صورت نگیرد، امکان مذاکره وجود خواهد داشت، در غیر این صورت طالبان به فعالیت‌های خود علیه آنها ادامه خواهد داد. طالبان پاکستان در مناطق قبایلی فدرال پاکستان (فاتا) از جمله «کرم» به مرکزیت پاراچنار، «باجور» به مرکزیت خار، «مهمند» به مرکزیت قلعه‌نی، «اورکزئی»، «خیبر» به مرکزیت لندی

كوتل، وزيرستان شمالي به مركزيت ميرانشاه و وزيرستان جنوبي به مركزيت وانا به فعاليت مي پردازند (توحيدى، ۸۷/۵/۲۸).

فعاليت‌های تروريستي طالبان در مناطق مختلف پاکستان و به ويژه در افغانستان تشديد يافته و اين موضوع حضور نيروهای ناتو برای برقراري امنيت و ثبات و کمک‌های مختلف بشردوستانه بين‌المللي را برای بازسازی افغانستان با چالش مواجه کرده است. تا جايی که يک روزنامه آلمانی با اشاره به شرايط بحرانی و کاهش اعتماد مردم افغانستان به تأمين امنيت به وسيله غرب، هفت سال جنگ نيروهای سازمان پيمان آتلانتیک شمالي در اين کشور را بی‌ثمر خواند. روزنامه «زوددويچه سائتونگ» در تحليلی در اين باره نوشت: "مدت هفت سال است که نيروهای سازمان پيمان آتلانتیک شمالي در افغانستان مستقر شده‌اند و اين در حالی است که مدت مدیدی است که ديگر کسی از اين عمليات به عنوان مأموريت صلح ياد نمی‌کند" (خبرگزاری صدای افغان (آوا)، ۸۷/۸/۳۰).

در قالب کمک‌های بين‌المللي برای بازسازی افغانستان چندین کنفرانس از جمله کنفرانس بين‌المللي پاریس در ۱۲ ژوئن ۲۰۰۸ / ۲۳ خرداد ۱۳۸۷، کنفرانس بن در سال ۲۰۰۱ / ۱۳۸۰، کنفرانس توکیو در ۵ فوریه ۲۰۰۲ / ۱۵ بهمن ۱۳۸۲، کنفرانس لندن در سال ۲۰۰۶ / ۱۳۸۵ تشكيل شده است. در کنفرانس پاریس نمايندگان بيش از ۶۰ کشور مهم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و ۱۷ سازمان بين‌المللي کمک‌کننده به افغانستان شرکت داشتند. کنفرانس با رياست مشترک سازمان ملل متحد، افغانستان و فرانسه برگزار شد و عمده‌ترين هدف برگزاری اين کنفرانس بررسی افزايش کمک‌های مالی جامعه بين‌المللي در سال‌های آینده به افغانستان و اجرای طرح راهبرد ملی توسعه افغانستان بود که نياز به بيش از ۵۰ ميليارد دلار بودجه در طول پنج سال آینده دارد.

چنانچه اهداف کنفرانس را در نظر بگيريم که شامل حمايت از راهبرد توسعه ملی افغانستان، تعهد بين‌المللي به اولويت سرمايه‌گذاري در توسعه نهادها و رشد اقتصادی افغانستان، تعهد به فرصت‌سازی برای افغان‌ها از طريق رشد بخش اقتصادی، تقويت نهادهای حکومت و بهبود ارائه خدمات به مردم و تعهد به کارآمدی سيستم کمک‌رسانی به افغانستان است (خوش‌اندام، ۱۳۸۷، ص ۳)، اهميت موضوع زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی در اين کشور آشکار می‌شود. در راستای بازسازی افغانستان، اهميت تشكيل نهاد نظامی و ارتش

مستقل ملی برای حفظ تمامیت ارضی افغانستان بسیار مهم است که جزو اهداف یاد شده است.

نکته تأمل برانگیز این است که چرا ایالات متحده آمریکا در تلاش است که از طریق بسیج نظامی فرقه‌ها و طوایف افغان، تشکیلات نظامی برای مقابله با طالبان ایجاد کند، در حالی که پر واضح است که این رویکرد در عمل به بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی بیشتر این کشور منجر شده و موضوع بازسازی را به تأخیر خواهد انداخت و فرایند تشکیل دولت مستقل در افغانستان را با چالش اساسی رو به رو خواهد کرد.

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت روح مداخله‌جویی آمریکا بعد از فروپاشی نظام دوقطبی در نظام بین‌الملل در ماهیت سیاست خارجی این کشور نهفته است که بر سه ویژگی مأموریت‌گرایی^۱، استثناء‌گرایی^۲ و حقانیت‌گرایی^۳ استوار است.

ویژگی اول توجه‌کننده این اندیشه است که آمریکا ابزار برگزیده خداوند است که باید به فکر صلح بشری باشد (Huntington, 1982, pp.20-22).

دومین ویژگی به این امر اشاره دارد که هر ملتی منحصر به فرد است، اما ایالات متحده منحصر به فردترین است (Baron, 2004, p.32).

سومین ویژگی این است که آمریکا فراتر از الگو و در جهت ترویج آزادی و حقوق بشر در جهان گام بر می‌دارد (Huntington, 1982, p.2).

به هر حال در شرایطی که دیپلماسی عمومی به عنوان یکی از شاخص‌های ارزیابی سیاست خارجی کشورهای بزرگ، به ویژه آمریکا شناخته می‌شود، بنابراین توجه به افکار عمومی در کشورهای پاکستان و افغانستان برای بازبینی رویکرد فعلی سیاست خارجی آمریکا در این دو کشور ضروری است. افغانستان امروز به شدت با مسئله ملت‌سازی دست به گریبان است. پدیده ملت‌سازی، هم از طریق ایجاد یک دولت مرکزی قوی و بر پایه «حس ملی قوی» مجال بروز پیدا می‌کند.

البته ایجاد دولت مرکزی قوی در قرن حاضر بر خلاف تجربه تاریخی افغان‌ها از دوران حکومت امثال عبدالرحمان با زور سرنیزه امکان‌پذیر نیست، بلکه به جای فرضیه قدرت

-
- 1.Missionism
 - 2.Exceptionalis
 - 3.Vindicationism

مرکزی آهنین، باید به ایجاد ساختارهای غیر متمرکز دولتی اندیشید. در روند دولت‌سازی برای هر دولتی دو کارکرد دولت بسیار مهم وجود دارد:

۱- تولید قدرت،

۲- ایجاد امنیت (سیف زاده، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲).

در رویکرد تولید قدرت، جامعه افغانستان به تحول قدرتی سخت‌افزاری و تحول نرم‌افزاری نیازمند است. در بخش سخت‌افزاری، باید در زیرساخت‌های ارتباطاتی، انرژی و تکنولوژی سرمایه‌گذاری لازم صورت بگیرد و در بخش نرم‌افزاری، انسجام اجتماعی و تأمین رفاه اجتماعی از مهم‌ترین اقدام‌هایی است که نتوانسته است در افغانستان به دلیل دخالت‌های قدرت‌های خارجی جامه عمل بپوشد.

موضوع تشکیل دولت مستقل در افغانستان تا آن اندازه اهمیت دارد که ارتش پاکستان نیز معتقد است هیچ‌گاه نباید دولتی مستقل و ارتشی نیرومند در افغانستان وجود داشته باشد و ابزار رسیدن به چنین هدفی، دفاع همیشگی پاکستان از یک گروه مخالف مسلح و قدرتمند در مناطق پشتون‌نشین افغانستان نظیر طالبان است و حفظ چنین فشاری بر کابل، بدون حفظ کردن عقبه‌های لجستیک و پشتیبانی‌کننده طالبان در درون خاک پاکستان ممکن نیست.

بدین ترتیب ارتش بر اساس این خط مشی راهبردی نه به دولت زرداری اجازه خواهد داد تا به مهار کامل طالبان مبادرت ورزد، نه همکاری کاملی با آمریکا خواهد داشت و نه به طالبان و افراط‌گرایان اجازه خواهد داد تا بدون هماهنگی با ارتش، در محیط داخلی پاکستان مانور و عرض‌انداز کنند. در واقع روابط پاکستان و افغانستان با نفوذ طالبان در صحنه سیاسی- اجتماعی هر دو کشور و حضور نیروهای آمریکایی و ناتو در افغانستان به صورت یک معادله چند مجهولی در آمده است که به راه‌حل‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی نیاز دارد که صلح و امنیت را در روابط دو کشور پاکستان و افغانستان و منطقه حاکم کند.

جمع‌بندی و نتیجه

بعد از به قدرت رسیدن اوپاما در آمریکا، استراتژی استفاده از قدرت هوشمند در مناطق افغانستان و پاکستان در راستای برنامه ایالات متحده آمریکا قرار گرفت. بدین صورت که از

قدرت نرم افزاری و سخت افزاری برای پیشبرد اهداف استراتژیک خود مبنی بر کنترل منطقه استفاده کند. در راستای بکارگیری قدرت نرم، چنانچه به مذاکرات سه جانبه‌ای که بین روسای جمهور آمریکا، افغانستان و پاکستان که اردیبهشت ۱۳۸۸ در واشنگتن برگزار شد، توجه شود، ملاحظه می‌شود که یک واقعیت آنجا خودش را نشان داد و آن این بود که خط فکری که آقای کرزای از قبل مطرح کرده بود که مرکز تروریسم در واقع در مناطق قبایلی پاکستان است و تا زمانی که نیروهای امریکایی نتوانند آن منطقه را آرام کنند، به شکل طبیعی نمی‌توانند به مشکلات افغانستان پاسخ دهند، دوباره مطرح می‌شود.

این موضوع از سوی امریکایی‌ها نیز پذیرفته شد و فشار بسیار جدی نیز روی آصف‌علی زرداری آوردند، تا ارتش پاکستان برای کنترل اوضاع در منطقه سوات وارد عمل بشود. یک توافق کلی انجام شده بین طالبان محلی و دولت پاکستان و دولت ایالتی سرحد انجام شد. هرچند که خیلی تبلیغ شد که طالبان با گرفتن «بونی و شانگلا» در واقع آن توافق را نادیده گرفته است. اما واقعیت این است که تبلیغات گسترده‌تر از آن بود که بخواهد واقعیت داشته باشد. چرا که از قبل این مناطق به نوعی تحت کنترل طالبان قرار داشت و این گونه نبود که آنها تازه در این مناطق حضور داشته باشند.

بنابراین فشاری که در واشنگتن بر روی آصف‌علی زرداری آوردند در حقیقت پاکستان را بر سر دوراهی قرار داد که یا آن منطقه را امن می‌کنند یا ارتش آمریکا و ناتو وارد خاک پاکستان شوند. بعد از آن هم معلوم نیست که اگر ارتش آمریکا وارد مناطق قبایلی شد، بیرون رفتنش ممکن است به تجزیه پاکستان منتهی بشود. بنابراین پاکستانی‌ها به جز اینکه به منطقه سوات حمله نظامی کنند تا به طور موقت اوضاع را کنترل کنند راه دیگری پیش رو نداشتند.

به نظر می‌رسد که یک برنامه کلی‌تری وجود دارد و آن این است که سازمان ملل، پاکستان و امریکایی‌ها، اردوگاه‌هایی در ایالت سرحد و مناطق مختلف پاکستان ایجاد کرده‌اند و جمعیت اصلی مناطق قبایلی را از آنجا خارج می‌کنند تا بعد از آن خود نیروهای نظامی آمریکا عملیات گسترده‌ای در این مناطق انجام دهند و آن منطقه را بگیرند. احتمال این امر بسیار زیاد است که امریکایی‌ها در هر حال می‌خواهند مسئله افغانستان، طالبان و گروه القاعده را به گونه‌ای حل کنند که چیره گی آمریکا در منطقه حفظ شود و اعتبار آقای اوباما در حال حاضر به این مسئله بستگی دارد.

اگر از این زوایه به موضوع نگاه شود، مشخص می‌شود که تحولات پاکستان با تحولات افغانستان کاملاً مرتبط است و این ارتباط را امریکایی‌ها آگاهانه ایجاد کرده‌اند. از زمانی که آقای هالبروک به عنوان نماینده امریکا در این منطقه معرفی شد معلوم بود که استراتژی جدیدی در حال طراحی است که در آن استراتژی جدید نگاه امریکایی‌ها به افغانستان و پاکستان یکی است و پاکستانی‌ها دیگر شانس برای ادامه سیاست‌های گذشته خود در منطقه ندارند.

منابع و ماخذ:

الف - فارسی

۱. انصاری، فاروق (۱۳۸۱)، *تحولات سیاسی - اجتماعی افغانستان*، تهران: وزارت امور خارجه.
۲. پویان، رسول (۱۳۸۷)، "ماهیت افراط‌گرایی و راه حل بنیادین بحران افغانستان"،
<http://www.ariaye.org/ketab/poyan.html>
۳. توحیدی، ام‌البنین (۸۷/۵/۲۵)، "انتخابات پاکستان و آینده ائتلاف"، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۴. سایت تابناک (۸۷/۷/۳۰)، "گفتگوی کرزای با طالبان"، www.tabnak.ir
۵. سایت رادیو دری، (۱۷ ژوئن ۲۰۰۸)، "اختلافات پاکستان و افغانستان و سیاست آمریکا"،
<http://dari.irib.ir>
۶. سید عبدالقدوس (۱۳۸۰)، "جنگ‌های کابل"، <http://www.ariaye.org/ketab/syed.html>
۷. سعادت، عیوضعلی (۱۳۷۸)، "افغانستان، گذر از گفتمان قومیت به گفتمان ملیت"،
<http://www.paymanemeli.com/modules>
۸. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۲)، *اصول روابط بین‌الملل (الف وب)*، تهران: نشر میزان.
۹. "رنج مثلث شوم: مواد مخدر، فساد اداری و تروریسم" (آذر ۱۳۸۵)، گفتگو با سفیر وقت دولت افغانستان در ایران، *ماهنامه اقتصاد ایران*، شماره ۹۴.
۱۰. خبرگزاری صدای افغان (آوا) (۸۷/۸/۳۰ / اکتبر ۲۰۰۶)، www.avapress.com
۱۱. خوش‌اندام، بهروز (۸۷/۵/۱۰)، "کنفرانس بین‌المللی پاریس در ارتباط با تحولات افغانستان"، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

ب - انگلیسی

1. Baron, Michael (28 June. 2004), "A Place Like no Other", U.S. New World Report, US News, Availabel at: www.usnews.com.

2. Cohen, Stephen (14 April, 2008), "What Impact Will Pakistan's Election Have?", Available at: www.brookings.edu.
3. Haggani, Husain (22 February 2008), "Democracy in Pakistan Might Bring Tension with Washington", **Yale Global**.
4. Huntington, Samuel (Spring 1982), "American Ideals Versus American Institution", **Political Science Quarterly**, Vol. 97, No. 1.